

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی ام وی وی کی وی کم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

واکاوی تمدن اسلامی-ایرانی و علل رشد و افول آن

(با تأکید بر دوره معاصر)

حسن رحیمی (روشن)^۱

مهری سیاوشی^۲

چکیده

نوشتار حاضر نشان‌دهنده آن است که ایرانیان به عنوان حلقه واسطه، در تفکیک اسلام از عرب و سازگاری اندیشه‌های ایرانی و اسلامی و ارتقاء و اعتلای آن نقش مهمی داشته‌اند، لذا آنچه باعث افول تمدن اسلامی-ایرانی بوده بیشتر عوامل خارجی مانند استعمار و غیره بوده است. از این رو پرسش ما در این نوشتار این است که تمدنی با این پیشینه قوی، تحت چه عواملی در برخی ادوار تاریخی (معاصر) دچار رشد و افول شده است؟ به نظر می‌رسد اندیشه جهانی و جهان‌شمولی و نبود مرز و محدوده از علل گسترش آن بوده و عواملی که در افول آن نقش داشته بیشتر عوامل خارجی مانند استعمار بوده است. هدف این پژوهش آن است تا با مطالعه موردی دوره معاصر به بررسی عوامل رشد و افول تمدن اسلامی-ایرانی بپردازد. روش به کار رفته در این پژوهش تحلیلی و توصیفی و عقلانی است. راز موفقیت و پیشرفت فرهنگ و تمدن اسلامی-ایرانی، توجه توأمان هم به تمدن اسلامی و هم به تمدن ایرانی است.

واژگان کلیدی: تمدن اسلامی، تمدن ایرانی-اسلامی، رشد و افول تمدن‌ها، تاریخ، ایران، مدرنیته، استعمار.

مقدمه

هنگام ظهور اسلام، ایران یکی از تمدن‌های بزرگ و تأثیرگذار جهان بود؛ زمانی که اسلام به عنوان دینی که هنوز جنبه‌های تمدنی آن بارز نشده بود؛ ایرانیان با اقبالی گسترده به این آئین، از پیشینه فرهنگ و تمدن گسترده خویش استفاده نموده و در ساخت، رشد و شکوفائی تمدن اسلامی نقش مهمی ایفا کردند. لذا در اندک مدتی تمدنی به نام تمدن اسلامی ایرانی شکل گرفت که در تمام شئون زندگی برنامه داشت. به عبارت بهتر، ایرانیان به پشتوانه سابقه تمدن خویش آموزه‌های اسلام را سرلوحه کار خود قرار داده و به این مهم دست یازیدند. به همین جهت، تمدن اسلامی پیش از هر ملتی مدیون و وام‌دار تمدن ایرانی است. به طوری که رشد و تکامل علمی چون فلسفه، ریاضیات، پزشکی و سایر علوم در ایران قبل از اسلام از یک سو و تأکید اسلام بر یادگیری علم از سوی دیگر دست به دست دادند تا تمدنی تحت عنوان تمدن اسلامی-ایرانی شکل گیرد.

۱. دکتری علوم سیاسی، استادیار دانشگاه بو علی سینا: roushan1390@yahoo.com

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد اندیشه سیاسی در اسلام دانشگاه بو علی سینا: mi.siaavoshi@yahoo.com

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی ام و سی و یکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

نوشتار حاضر نشان دهنده آن است که ایرانیان به عنوان حلقه واسطه، در تفکیک اسلام از عرب و سازگاری اندیشه های ایرانی و اسلام و ارتقاء و اعتلای آن نقش مهمی ایفا کردند و گذشته باستانی را با دین جدید پیوند زدند. به گونه ای که آمیختگی فرهنگ اسلام و ایران به حدی است که حتی برای شناخت تحولات تاریخ ایران، شناخت اسلام لازم و ضروری است. لذا در مقاله حاضر ضمن تشریح عنصر اسلامیت و ایرانیت از منظری تاریخی، چگونگی تکوین و تطور تمدن ایرانی و اسلامی و تثبیت و نهادینه شدن و رشد آن و سرانجام رکورد و افول آن را در عرصه های مختلف تاریخ مورد توجه قرار خواهیم داد. چرا که مقوله فرهنگ امری پویا و مستمر است و شناخت وضعیت فعلی آن، منوط به آگاهی از پیشینه و سیر تاریخی آن خواهد بود زیرا هر شناختی از گذشته، پیش زمینه ای برای گذر به آینده است. بنابراین منظور از تمدن اسلامی، فرهنگی است فراتر از خاستگاه خود، مدینه النبی، گسترش مکانی و زمانی یافته، اجتماعات متعدد را دربر می گیرد؛ از حیات اجتماعی آنها متأثر می شود و بر حیات اجتماعی آنها تاثیر گذاشته است. به همین دلیل تعمق و بازنگری به فرهنگ و تمدن ایرانی - اسلامی نه برای تفاخر به باورهای گذشته و تجلیل صرف از آن، بلکه برای ریشه یابی عناصر سازنده فرهنگ و تمدن اسلامی و ایرانی ضروری است. از آن رو که چالش تمدن مدرن، هیچ جامعه ای را به حال خودرها نکرده است و همین امر ضرورت پژوهش حاضر را نشان می دهد. بنابراین سوال اصلی این پژوهش این است که، گسترش و افول تمدن ایرانی اسلامی در عرصه های مختلف تاریخی (معاصر) تحت تأثیر چه عواملی بوده است؟ در کنار این امر یک سری سوالات فرعی مطرح می شود از جمله اینکه: تمدن اسلامی با تمدن ایرانی تا چه اندازه هم پوشانی دارد؟ چه عواملی باعث گسترش و رشد تمدن اسلامی-ایرانی بوده است؟ چه عواملی زمینه های پسرفت و افول تمدن اسلامی ایرانی بوده است؟ در این زمینه نظریه های مختلف و گاه متضادی وجود دارد که هر کدام یک عامل را برجسته کرده اند اما فرضیه اصلی این پژوهش آن است که اندیشه جهانی و جهان شمولی و نبود مرز و محدوده و... از عوامل رشد تمدن اسلامی ایرانی بوده است. بر این اساس، نقطه اوج تمدن اسلامی ایرانی در گذشته در عصر سامانیان و در دوره معاصر که با انقلاب اسلامی دوباره احیاء شد. و عواملی که در افول آن نقش داشته جنگهای صلیبی - حمله مغولان و... که همگی عوامل خارجی علل افول آن بوده است. نقاط افول آن در گذشته در عصر مغول و در دوره معاصر با روی کار آمدن حکومت پهلوی بوده است. فرضیه فرعی این پژوهش این است که مهم ترین عامل رشد تمدن اسلامی ایرانی را هم خوانی تمدن اسلامی با ایرانی، نبود مرز و محدوده بین آن دو و... می داند. و فرضیه دیگر معتقد است عوامل افول تمدن اسلامی ایرانی جنگهای صلیبی و... بوده است. از عوامل افول روش این پژوهش کتابخانه ای و تحلیلی و توصیفی می باشد.

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی ام و سی و یکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

تمدن اسلامی

در مباحث مربوط به تاریخ تمدن ها، فرهنگ و تمدن اسلامی جایگاه ویژه ای دارد. میراث فرهنگ و تمدن اسلامی، به هیچ وجه کمتر از میراث یونان باستان نیست. اسلام نه تنها به عنوان یکی از ادیان بزرگ الهی حائز سهمی به سزا در تحولات تاریخ بشری است، بلکه به واسطه نگاه ویژه به اجتماع و سیاست، که حاصل آن ظهور تمدن و فرهنگ مختص به خود بوده، نیز حضور پررنگتری در عرصه تاریخ جهان یافته است؛ به گونه ای که شناخت تاریخ تمدن جهانی بدون عنایت ویژه به تاریخ تمدن اسلامی تقریباً ناممکن است. از همین روی، محققان و پژوهشگران غربی از همان آغاز آشنایی با مشرق زمین به این مهم پی برده و با نگرش خاص خود تا عصر حاضر، بخشی از آثارشان را به شناخت جنبه های گوناگون تاریخ و فرهنگ اسلامی اختصاص داده اند. با وجود این، غالب ایشان به تمدن و فرهنگ اسلامی نگاه موزه ای دارند و آن را واقعیتی مربوط به گذشته می دانند که یکبار اتفاق افتاده و به رغم درخشش اولیه و تأثیر در رشد و گسترش تمدن بشری، اکنون شعله های آن خاموش گشته و به تاریخ پیوسته و سخن از احیاء و بازسازی آن امری مهم است. مورخان معاصر جهان عرب هم که در زمینه معرفی و بازیابی عناصر تاریخ فرهنگ و تمدن اسلام گامهای بلندی برداشته اند، عمدتاً گرفتار عرب گرایی و میراث اسلامی را اغلب در چارچوب میراث عربی بررسی کرده و به ناحق تمدن اسلامی را همان تمدن عربی فرض کرده اند؛ غافل از اینکه شکل گیری تمدن سترگ و تازه در جهان با نام «تمدن اسلام» در اصل معلول دیدگاه جهان شمول بوده است. بر این مبنا، تا حد بسیاری براساس میراث تمدنی سایر اقوام و ملل شکل گرفته است. بنابراین محصور کردن و مساوی دانستن آن با عرب و تمدن عربی نامیدن آن اشتباهی فاحش است. چرا که آنچه این تمدن را جهانی کرده در واقع شوق و اراده کسانی است که خود از هرقوم و ملتی که بوده اند، به هر حال منادی اسلام بوده اند و تعلیم آن که مایه اصلی آن تمدن اسلامی خوانده می شود. (زرین کوب، ۱۳۶۲: ۲۹). در این پژوهش منظور ما از تمدن: یک مجموعه فرهنگی است که از خصایص فرهنگی عمده و مشابه چند جامعه خاص تشکیل شده است مثلاً سرمایه داری غربی را می توان بعنوان یک تمدن توصیف کرد، زیرا شکل های خاص علم، تکنولوژی، مذهب، هنر و... آن را باید در چند جامعه متفاوت پیدا کرد. (باتامور، ۱۳۷۰: ۱۳۷). بنابراین منظور از تمدن اسلامی، فرهنگی است فراتر از خاستگاه خود، مدینه النبی، گسترش مکانی و زمانی یافته، اجتماعات متعدد را دربر می گیرد؛ از حیات اجتماعی آنها متأثر می شود و بر حیات اجتماعی آنها تأثیر می گذارد. (رجب زاده، ۱۳۶۷: ۵۲). تمدن اسلامی که در جزیره العرب و در بستر فرهنگی عرب متجلی گشت، به زودی در میان سایر اقوام و ملل منتشر شد و به پیدایش فرهنگ های اسلامی خاص آن مناطق انجامید، زیرا هریک از این اقوام دارای شرایط اقلیمی، سیاسی، اقتصادی و تاریخی متفاوت بودند که پس از برخورد با اسلام، دیانت جدید بخشهایی از عناصر فرهنگی سابقشان را تأکید کرد و ماندگار شد.

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی‌ام‌وسی‌ویکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

بنابراین فرهنگ هر یک از اقوام و ملل مسلمان از جمله ایرانیان، اخص از تمدن اسلامی است و گرچه نظام ارزشی آن از اسلام اقتباس شده است باید به خود ایشان منسوب گردد و شناخته شود. برخی از محققان نقش فرهنگ و تمدن اسلامی را واسطه و حلقه انتقال فرهنگ یونانی باستان به اروپای قرون وسطی از طریق اندلس و جنگهای صلیبی می‌دانند و نقش نهضت ترجمه را در بلوغ فرهنگ و تمدن اسلامی بیش از حد جلوه می‌دهند اما حقیقت آن است که فرهنگ یونانی فقط یکی از عناصری بود که در هاضمه قوی تمدن اسلامی هضم شد؛ ضمن اینکه همین فرهنگ یونانی قبلاً یک بار دیگر پس از حمله اسکندر به شرق و در نهضت هلنیسم، این منطقه را فرا گرفت، اما در آن دوره چنین نهضت علمی گسترده‌ای را که در دوره اسلامی ظهور کرد، شاهد نبودیم. پس اگر هنوز در مغرب زمین، تاریخ نویس ساده دلی هست که خالصانه گمان می‌کند اسلام هیچ فرهنگ تازه‌ای را بوجود نیاورده است و جز آنکه فرهنگ یونان قدیم را به دنیای غرب منتقل کند کاری نکرده است، عذرش روشن است (زرین کوب، ۱۳۶۲: ۳۲). تمدنی که اسلام بنا نهاد، جامع الاطراف بود، ولی توحید جوهره‌ی اصلی و ستون محوری آن محسوب می‌شد. از این رو، مبانی و منابع اصلی تمدن اسلامی را باید در خود اسلام جستجو کرد نه بیرون از آن. اصولاً در نظام فرهنگی اسلام، دین عنصری در کنار سایر عناصر نبود، بلکه محور اساسی تمدن اسلامی بود، که تجلی آن در ادبیات، هنر، آداب و رسوم قابل مشاهده است. از این رو، باید اضافه کرد که تمدن اسلامی بر بنیاد تمدن‌های قبل از خویش بنا گشت و در جذب، بومی‌سازی و اقتباس عناصر کمیاب تنگ نظری به خرج نداد، اما توجه به این نکته مهم است که نقل و اقتباس کورکورانه نبود، بلکه معیار سنجش میزان تطابق این عناصر بیگانه با اسلام و توحید بود و بس. به همین دلیل، دیانت جدید بسیاری از عناصر فرهنگی قبل از اسلام را تأیید نکرد و این عناصر به مرور کارکرد خود را از دست داده و به فراموشی سپرده شدند. پس نخستین عنصری که تمدن اسلامی را برجسته کرد خود اسلام است؛ به این معنا که با مبانی و اصول خودزمینه‌هایی را فراهم کرد تا سرمایه‌های فرهنگ پیشینیان نیز در فرهنگ اسلامی جذب شود. با توضیح بالا، روشن می‌شود که آمیختگی فرهنگ و تمدن اسلام و ایران به گونه‌ای است که حتی برای شناخت تاریخ ایران، شناخت اسلام لازم و ضروری است در مقابل طرح این پرسش که اگر اسلام به ایران نیامده بود، تمدن اسلامی تا چه حدی نشو و نما می‌کرد؟

تمدن اسلامی - ایرانی

در ابتدا لازم است اشاره شود که به روایت تاریخ، ایرانیان به میل و رغبت خود اسلام را پذیرفتند، نه با زور شمشیر عرب، چنانچه برخی مورخان نوشته‌اند در حقیقت، دین‌پذیری و اسلام‌خواهی آنان معلول دو علت عمده بود. یکی رویگردانی از کیش زرتشت، به طوری که میل و گرایش شدید بین مردم به آیین مسیح (ع) ایجاد شده بود. علت دوم عدالت اسلامی است. چرا که نظام طبقاتی عرصه‌سازانی تمام امتیازات را به طبقات

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی‌ام‌وسی و یکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

خاص و بالای هرم جامعه اختصاص داده بود همین امر باعث شد که ایرانیان به آیینی که اساس آن برابری و برادری نهاده شده بود، روی بیاورند (مطهری، ۱۳۷۰: ۳۱۰). در واقع اسلام توانست ایرانیان را از نظام طبقاتی ساسانی و تعصبات و خرافات مذهبی نجات دهد و تمدن در حال انحطاط ایران به واسطه اسلام جانی تازه گرفت. و در مقابل رشد و گسترش علوم ایرانی از یک سو و علاقه خلفای عباسی که تحت تأثیر عناصر ایرانی بودند از سوی دیگر در اعتلاء و رشد تمدن اسلامی تأثیر داشت که در نهایت تمدنی تحت عنوان، تمدن اسلامی - ایرانی شکل گرفت. حال اگر منظور از تمدن اسلامی - ایرانی که برخی از محققان به آن اهمیت داده و سه ممیزه اساسی آن راتشیع، تصوف و اعتقاد به تقدیر توصیف کرده اند. (آربری، ۱۳۶۶: ۳۶۳). این باشد که ایرانیان اسلام رادر چارچوب های خاص نژادی و ملی تفسیر کرده اند، سخن چندان معتبری نیست. همچنین این دیدگاه که دینی که از فاتحین عرب به ایران رسید، رنگ بوی ایرانی گرفت و تشیع خوانده شد و از مذهب اهل سنت امتیاز یافت. (اشپولر، ۱۳۶۴: ۲۳۹). نیز چندان با واقعیت های تاریخی تطبیق نمی کند. اما، این دیدگاه که قوم ایرانی برخلاف عرب توانسته است بانبوغ خویش اسلام را در چارچوب قومی و ملی محصور نکند و جنبه های جهانی آن را تفوق بخشد، سخنی استوارتر است. با ورود اسلام به ایران، جامعه بسته و کم ارتباط ساسانی جزئی از یک تمدن باز و جامعه ای بزرگ و با تحرک اجتماعی چشمگیر شد که به لحاظ دیدگاه جهان شمول اسلام، وارث تمامی تمدن های قبل از خود بود. در واقع مواجه مسلمانان با ایرانیان همزمان با دوره حکومت ساسانیان بود. مسلمانان توانستند با ساقط کردن دولت بزرگ ساسانی و تصرف امپراطوری روم شرقی و به تبع آن، انتشار تدریجی اسلام در میان ساکنین این مناطق، اغلب شاهد مواجهه و ارزیابی نظام فرهنگی اسلام - عربی از یک سو و فرهنگ ایرانی و رومی از سوی دیگر هستیم. مرادوات نظامی و در کنار آن تماس های بازرگانی و هم جواری قوم عرب با ایرانیان که خود نتیجه استقرار قبایل عرب در سرزمین مفتوحه بود، به تدریج فرهنگ مردم سرزمین های تازه فتح شده را تحت تأثیر قرارداد. گرچه در برخی نقاط مثل بخارا و قم، بومیان از استقرار اعراب در کنار خود چندان خشنود نبودند و اصطکاک هایی میان آنها بروز می کرد، در نهایت حضور مسلمانان را در کنار خود پذیرفتند. (نرشخی، ۱۳۶۴: ۴۲). فرهنگ پذیری اعراب به علت تخصص مورد نیاز، بیش از همه در زمینه های دیوانی و اداری بود روسای اعراب نیز به شیوه های زندگی اشراف و اعیان ایرانی گرایش داشتند و گاهی آن را بر عادات خود ترجیح دادند؛ حتی امیری متعصب چون حجاج به کندوکاو درباره آداب و رسوم ایرانی می پرداخت. (ابن خلدون، ۱۳۶۴: ۳۳۱). که به تدریج همین حتی در مناطقی مانند قم که تقریباً هیچ قرابتی بین اعراب و ایرانیان ساکن آن دیده نمی شد و اعراب به رغم میل بومیان، خود را بر ایشان تحمیل کرده و آنان را از شهر بیرون رانده بودند، پس از مدتی تحت تأثیر فرهنگ محلی قرار گرفتند و ایرانی شدند و به زبان فارسی سخن گفتند. (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۱۱۳). توجه به این نکته ضروری است که روند فرهنگ پذیری، یک سویه نبود و

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی ام و سی و یکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

ایرانیان نیز از برخی عناصر فرهنگی اعراب مسلمان، از جمله زبان عربی و بخصوص عنصر دین که به هر حال اعراب مهاجر حاملان آن بودند، بهره مندگشتند. به طوری که در ایران زبان فارسی تا حد زیادی از عربی تأثیر پذیرفت و به مثابه عاملی مهم در حفظ وحدت و یکپارچگی مردم این خطه ادای وظیفه کرد. مهمتر از همه اینکه با ورود اعراب و اسلام به ایران، ایرانیان جزئی از یک تمدن باز و جامعه ای بزرگ با تحرک اجتماعی چشمگیر شدند که وارث تمامی تمدنهای پیش از خود اعم از یونانی، سامی، ایرانی، سریانی، رومی، هندی و... بود. با وجود این، در این زمان (دو قرن نخست) که سرزمین های گسترده ای از غرب افریقا تا ماوراءالنهر جزئی از قلمرو جهان اسلام تلقی می شدند، به عنوان جامعه ای اسلامی و برخوردار از فرهنگ اسلامی به شمار نمی آمدند، زیرا هر نوع دگرگونی فرهنگی، روندی تدریجی و آرام دارد؛ به عبارت دیگر، در این دو قرن به رغم اینکه این جوامع پذیرای امواج تفکر اسلامی شده و بسیاری از اهالی آنها مسلمانان شده بودند و بتدریج از پاره ای عناصر فرهنگی گذشته ی خویش دور می شدند، هنوز هویت فرهنگی جدید خود را کسب نکرده و تا حدی دچار «بی شکلی فرهنگی» بودند. به همین خاطر از قرن سوم ما شاهد نهادینه شدن و ترکیب تمدن اسلامی و ایرانی هستیم به طوری که تجلی آن را در عرصه های هنر، ادبیات و معماری مناطق مسلمان نشین می بینیم. ایرانیان پس از حیرت اولیه ناشی از سقوط نظام قبلی و ورود عناصر جدید، از طریق تطبیق خود با ارزش ها و هنجارهای جدید اجتماعی که منبعث از دین اسلام بود، به هویتی نوین دست یافت. دین تازه به مثابه ی پدیده ای خودتلقی شد و به تدریج از تلاقی فرهنگ ملل نومسلمانی از جمله ایران با فرهنگ اسلامی و هم سوئی آنها، فرهنگ سومی متولد شد که از قرن سوم به بعد به بار نشست. این دوره به عصر زرین تمدن اسلامی مشهور گشته است. و اوج ترقی آن قرن سوم تا قرن پنجم هجری را در بر می گیرد، با اعتلای فرهنگی در بغداد، نیشابور، بخارا، دمشق، قاهره، قرطبه و... مشخص می شود. حال این سؤال مطرح است که چرا ایران با تمدن عظیم باستانی خویش، دین اسلام را پذیرفت؟ در جواب باید گفت که سرشت ایرانیان به گونه ای بوده که به جای طرح خودی و غیر خودی ملاک را حق و باطل و سنخیت امر یا فطرت انسانی قرار داده است، نه خودی یا بیگانه بودن آن. درست به همین دلیل است که اسلام در این دیار پذیرفته شد و عنصری بیگانه به شمار نیامد؛ همچنان که اسلام نیز هیچ گاه خود را در حصارهای تنگ جغرافیایی محصور نساخت. اما پیوستگی دیانت اسلام با فرهنگ و تمدن ایرانی به گونه ای است که شناخت فراز و فرودهای اسلام و ایران بدون دقت و توجه یکی به دیگری تقریباً ناممکن است. جریانی که نیمی از تاریخ این مرزوبوم را انکار می کند، به این نکته توجه ندارد که انکار اسلام، انکار چهارده قرن تمدن و تفکر ایرانی است. (شایگان، ۱۳۷۱: ۱۹۱). از این رو شناخت صحیح اسلام و مبانی و مولفه های فرهنگ و تمدن آن، به عنوان رکن اصلی تمدن و فرهنگ ما بوده و وظیفه ما را در نگاه عمیق تر و دقیق تر به سرچشمه ها و ارکان تاریخی اسلام دشوارتر می سازد.

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی ام و سی و یکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

علل رشد و گسترش تمدن اسلامی - ایرانی

در ابتدا باید گفت که ایرانیان در گسترش تمدن اسلامی و ظهور تمدن سومی تحت عنوان تمدن اسلامی - ایرانی نقش کلیدی داشته اند که می توان به نقش ایرانیان اینگونه اشاره کرد که در عصر ساسانی، تحصیل علم خاص اشراف بود، با ورود اسلام و فرپاشی نظام طبقاتی ساسانی، استعدادهایی که قرن‌ها پشت حصار تبعیض طبقاتی محصور مانده بود، به سرعت شکوفا شد. عدالت اجتماعی و تأکید بر علم آموزی باعث شد تا تمامی طبقات جامعه ایرانی در گسترش علوم اسلامی ایفای نقش کنند. لذا تمدن اسلامی از تمدن ایرانی سودجست و با گرفتن نقاط مثبت آن در دوران خود، روح تازه ای به آن داد. این امر به نوبه خود سبب اعتلای تمدن اسلامی - ایرانی شد. ایرانیان بقایای تمدن تلطیف شده و پرورده ای را به اسلام تحویل دادند که بر اثر حیاتی که این مذهب در آن دمید، جان تازه گرفت. که نمود ظاهری این تمدن و گسترش و شکوفایی آن در دوره ساسانیان بوده است که بسیاری علوم عقلی و نقلی ترجمه شده بود. که بسیاری از آداب و رسوم دیرین ایرانیان که در خراسان و ماوراءالنهر باقی مانده بود در کنار اندیشه اسلامی گسترش یافت. شاهد این امر آن است که بسیاری از دانشمندان بزرگ اسلام ایرانی هستند. صحنه فرهنگ و علم، وسیع ترین و پرشورترین میدانهای خدمات ایرانیان به اسلام است. در دوره ی معاصر شکوفایی این فرهنگ و تمدن با ظهور انقلاب اسلامی جان تازه ای گرفت که پاره ای از مهمترین مولفه های فرهنگی و تمدن اسلامی - ایرانی که به موفقیت و پیشرفت اولیه آن یاری رساند عبارت است از :

۱- اندیشه جهان شمولی و نبود مرز و محدوده و عدم تصور ایرانیان نسبت به اسلام به عنوان دیگری: اسلام از همان آغاز داعیه ی جهان شمولی داشته و خود را در حصار تنگ نژادی قومی و زبانی محصور نساخته است. گرچه خاستگاه آن در میان قوم عرب بود، رسالتی جهانی را تبلیغ می کرد. از سوی دیگر، اسلام در محلی ظهور یافت که مرکز فرهنگی جهان در زمان خود محسوب می شد و فرهنگ ها، تمدن ها و ادیان بزرگ آن زمان در اطراف آن حضور داشتند. از یک سو، با شاهنشاهی ساسانی و تمدن سابقه دار آن و با دیانت زرتشت و افکار زروانی، مانوی و مزدکی در ارتباط مستقیم بود؛ و از سوی دیگر، با امپراطوری قدرتمند روم، مسیحیت و یهود و سایر مکاتب غربی مواجه بود، در چنین موقعیت و زمانه ای بود که اسلام رو به گسترش نهاد و با افکار و ادیان مختلف به گفتگو پرداخت که این امر در ایران با موفقیت بیشتری همراه بود چراکه نزدیکی مرزهای جغرافیایی - وسعت شدن قدرت ساسانیان و موبدان زرتشتی و عدم تصور ایرانیان به اسلام بعنوان یک تمدن غیر خودی در پیشرفت تمدن اسلامی در ایران تأثیرگذار بود .

۲- تساهل و مدارا، گشادگی مشرب، آمادگی برای پذیرش افکار تازه و عناصر فرهنگی دیگران و تطبیق ساختن آن با روح توحیدی اسلام از دیگر ممیزات اساسی تمدن اسلامی است. این تمدن درهای خود را به روی تمدن های

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی‌ام‌وسی ویکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

دیگر نیست. کافی است به صورت اجمالی به کتاب الفهرست ابن ندیم نظری افکند تا معلوم شود مسلمانان تا چه اندازه از معارف و علوم مناسب مفید زمان خود اخذ کردند مثلاً در طب، ریاضیات، نجوم... از علوم ایرانیان تأثیرات زیادی پذیرفتند.

۳ - سادگی و سهولت احکام اولیه اسلام در مقایسه با آداب و تشریفات خسته کننده ی آیین های مهم عصرش، همچنین برخی تشابه ها با سایر ادیان توحیدی در احکام، عبادات و مفاهیم مذهبی می توانست نقش مهمی در جذب افراد به اسلام و توسعه فرهنگ و تمدن اسلامی داشت. هانری ماسه سهولت مراسم مذهبی در اسلام را در مقایسه با مراسم دشوار و پیچیده مذهب زرتشت در ایران از عوامل موثر در قبول مذهب اسلام و شکل گیری و گسترش تمدن اسلامی — ایرانی مطرح می کند. (ماسه، ۱۳۴۶: ۲۴۷).

۴ - تبلیغی و باز بودن اسلام در مقایسه با آیین های بسته ای چون زرتشتی — مانوی، از دیگر ویژگیهای تمدن اسلامی — ایرانی است. از دیدگاه اندیشه اسلامی، هر مسلمانی خود باید اسلام مجسم باشد و رفتار و کردار او مبین و مبلغ اعتقادات او باشد. در فتوح اولیه مسلمانان مکرراً از اشخاص نامبرده می شود که به دست مسلمانانی که هیچ موقعیت مهمی نداشتند و حتی به دست مقامات دولتی به اسلام گرویدند؛ از جمله درباره حکومت داری ربیع الحارثی در سال ۴۶ هجری در سیستان آمده است: «ربیع بیامد به سیستان و سیرت های نیکو نهاد و مردم را اجیر کردند تا علم و قرآن و تفسیر آموختند و عدل فرو نهادند و بسیاری مسلمان گشتند از نیکو سیرت او» (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۹۱).

۵- تعادل در نگرش میان دنیا و عقبی و نیز توجه به سیاست و اجتماع از دیگر ممیزات در خور توجه فرهنگ و تمدن اسلامی است. تعالیم اسلام چند بعدی بود و نجات بشر در دنیا و نیز آخرت را سرلوحه آموزه های خویش کرد و تعالیم عینی اش برای توده مردم زودتر ملمس کردنی بود تا مباحث نظری آن (مفتخری، ۱۳۹۰: ۵۶).

۶ - تأکید بر عدالت و برابری اقوام و نژادها و احترام به حقوق ملل و مذاهب دیگر، که همین امر در گسترش آن تأثیر زیادی داشت هر چند که این امر بعدها توسط امویان با سیاست برتری جوئی عرب به فراموشی سپرده شد. اما، ایرانیان با تفکیک عرب از اسلام و با حربه عدالت خواهی، مبارزات تساوی جویانه، خویش را به امید دستیابی به عدالت وعده داده شده در اسلام دنبال کردند. این پیامها چنان جذابیتی داشت که بعضی در همان آغاز به اسلام متمایل شدند. در کنار این امر، باید به این نکته اشاره کرد که سیاست دینی مسلمانان تحت تأثیر تمدن ایرانی، در برابر اقشار و گروه های متفاوت بود، در مجموع بر سرکوب دینی و تغییر اجباری مذهب ممالک مفتوحه استوار نبود و البته پاره ای از محققان سرشناس این امر را تأیید کرده اند (آرنولد، ۱۳۵۸: ۱۵۲). در واقع دعوت به اسلام تنها یکی از سه پیشنهادی بود که مسلمانان از آغاز همواره در مواجهه با حریفان بر آن تأکید می کرد و

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی ام وی وی کم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

دوپ یشنهادهای دیگر عبارت از مصالحه با پرداخت جزیه و یا جنگیدن بود. از این رو، گرچه پیشرفت نظامی اعراب مسلمان در آغاز عجیب جلوه می کرد، نفوذ و گسترش دیانت و فرهنگ اسلامی را نباید غیره منتظره قلمداد کرد.

۷- و سرانجام باید به ایجاد زمینه فکری برای گسترش نهضت علمی، با تأکید بر فرصت برابری برای همه اقشار اجتماعی در زمینه علم آموزی اشاره کرد. شکست حصارهای طبقاتی و در عین حال آزادی های اجتماعی که اسلام وعده می داد، به زودی تأثیر خود را بر جامعه بسته و شبه کاستی ایران برجای نهاد. تحرک اجتماعی شدید بعد از اسلام، از نتایج مثبت ورود اسلام به ایران و سایر سرزمینهای مفتوحه بود. که همین امر در گسترش تمدن اسلامی و ایرانی نقش چشمگیری داشته است (سمعانی، ۱۹۸۸: ۳۴۶). ایرانیان در زمینه علوم انسانی قبل از اسلام در حد اعلائی خود بودند و همین امر در کنار تأکیدی که اسلام بر علم آموزی می کرد در رشد و گسترش تمدن اسلامی - ایرانی تأثیر داشت. از جمله علوم به اشاره می توان گفت:

۷-۱- در زمینه فلسفه که ایرانیان بحث در مبداء وجود و تحقیق در احوال اعیان موجودات را با توجه به آثار عقلانی یونان شروع کردند که مسلمانان آن را به نام حکمت خوانده اند. که آشنائی با علم حکمت هم تراز فلسفه است باعث شد که دانشمندان اسلامی از آن برای گسترش اسلام در مقابل سایر اندیشمندان ممالک دیگر استفاده کنند (کاشفی، ۱۳۸۴: ۱۹۶).

۷-۲- ریاضیات که از زیر شاخه های اصلی علوم عقلی بود که از یونان و ایران به اسلام وارد شد که در علم نجوم و آسمانی کارایی داشته است.

حال با این تفاسیر می توان در دوره معاصر به انقلاب اسلامی ایران اشاره نمود که ما شاهد رشد تمدن اسلامی ایرانی هستیم. در دوره ی انقلاب اسلامی نخستین نشانه های شکل گیری همبستگی در ایران زمانی آشکار شد که امام خمینی نظریه ی ولایت فقیه را مطرح کرد. نظریه ی ولایت فقیه مولفه ی دین را که مهمترین عنصر هویت بخشی در جامعه ی ایران بوده در گستره ی تمدنی فعال نمود. در حقیقت یکی از اشتباهات دوران پهلوی این بود که برای حذف دین در عرصه ی اجتماع تلاش نمود در حالی که نمی دانستند تغییر منبع هویتی که دین بود غیر ممکن است. بنابراین امام خمینی با طرح نظریه ی ولایت فقیه توانست در عرصه ی داخلی میان بدنه ی جامعه و یک رهبر دینی همبستگی ایجاد کند. چرا که ولایت فقیه را استمرار ولایت پیامبر و امامان تعریف کردند. بر خلاف پهلوی که تلاش داشت منبع مشروعیت خود را با اتصال به پادشاهی ایرانی به فعلیت برساند. هدف امام خمینی از انقلاب، صرفاً تغییر رژیم نبود بلکه درصدد تغییر انسان ایرانی بود. امام خمینی نشان داد درک درستی از منابع هویتی انسان ایرانی دارد. و با اتکا به هویت اسلامی ایرانی مردم ایران را گرد هم آورد و از آن ها یک مجموعه ی یکپارچه سازد که در جهت تعالی جامعه ی خود گام بردارند. کارکرد دوم هویت تمدنی تعیین دیگر بود در حوزه ی تمدنی ایران بود. در گام نخست دشمنی که بر اساس هویت تمدنی

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی ام و سی و یکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

جدید تعریف شد نظام شاهنشاهی بود. پس از برچیده شدن آن، با توجه به مرکزیت دین در شکل دهی به هویت تمدنی ایران، نظام های مارکسیستی و سرمایه داری غربی نیز به عنوان دیگر بود معرفی شدند. بنابراین انقلاب اسلامی و ایجاد ظرفیت تمدن سازی در ایران ثمره ی قرائت نو و مبتکرانه ی امام خمینی از اسلام و رابطه ی آن با سیاست بود. و با از میان برداشتن حکومت جائر وقت، قابلیت تمدن سازی اسلام را به اثبات برساند. به گفته ی سید حسین نصر عرب به لحاظ معنوی آن قدر قوی نبود یک اصل حیات یک نوع اصول و ارشاد جدید معنوی و فکری به تمدن اسلامی ایرانی و نیز سایر حوزه های تمدنی غیر غربی بدهد(نصر، ۱۳۵۲: ۲۷۷). احساس یگانگی که امام در میان مردم ایجاد نمود نمادی از هویت یابی ایرانی اسلامی است و هویت نیز در تمدن سازی نقش ویژه ای ایفا می کند. در حقیقت تمدن ها بر شانه ی هویت ها ساخته می شوند.

علل افول تمدن اسلامی - ایرانی

تمدن اسلامی - ایرانی مانند بسیاری تمدنهای دیگر، در طول حیات خویش دوره های افت و خیز متعددی را پشت سر گذاشته است، اما هیچ گاه منحط و مضمحل نشده و به موضوعی تاریخی تبدیل نگشته است. در واقع، در اوج و حضيض، تداوم خود را نیز حفظ کرده است. نخستین دوره انقطاع و افول تمدن اسلامی - ایرانی از قرن پنجم به بعد آغاز شد و ضعف و رخوت در تاروپو آن حاکم گردید. هرچند علت اصلی این وضعیت، عوامل درونی بود، تضادها و کشمکش های بیرونی نیز مزید بر علت شد. در فهم و تحلیل وضعیت که این مرحله را پیش آورد می توان به نکته های زیر اشاره کرد:

۱- ساخت سیاسی امپراتوری اسلامی که ایران از توابع این امپراتوری بود دارای وحدتی شکننده شده بود. در نتیجه هر ازگاهی صحنه را برای قدرت نمائی اقوام تازه محیا می ساخت. چراکه هرچند معمولاً در مساجد بنام خلیفه خطبه خوانده می شد، عملاً نفوذ خلیفه به اعطای القاب و عناوین خلاصه شده بود و امیران و سلاطین با ایجاد امارت نشین های مستقل، به تضاد درونی دامن می زد. به طوری که قدرت گیری غلامان ترک در دربار خلافت باعث ضعف شدید و در نهایت حاکمیت سلسله هایی چون آل بویه در ایران، باقی مانده اعتبار عباسیان را در جایگاه وارثان پیغمبر از میان برد و به درگیریهای شدید قومی و مذهبی دامن زد.

۲- تساهل مذهبی مسلمانان با اهل ذمه، در روابط فرقه های اسلامی نمود نداشت دامنه نزاعهای فرقه ای در ایران مثل شیعه و سنی در ری و دیگر بلاد اسلامی ادامه داشت بطوری که در دوره معاصر با تشکیل حکومت صفوی در مقابل دولت عثمانی این نزاع میان شیعه و سنی خود را ظاهر کرد به طوری که اوج گیری حکومت صفوی در دوره شاه عباس می توان گفت اوج اقتدار تمدن اسلامی ایرانی بود که بعدها با روی کار آمدن پادشاهان نالایق بعد از او می توان گفت تمدن اسلامی ایرانی روبه افول نهاد.

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی ام و سی و یکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

۳- جنگهای صلیبی ضربات تکمیلی را بر این پیکر بی رمق وارد کرد.

۴- در بعداندیشه، یونانی زدگی ناشی از نهضت ترجمه، به رغم وجود نکات مثبت آن، به سیاست زدگی این جامعه علمی انجامید و سخت گیری بر نیروهای عقل گرایی چون شیعه در ایران مباحث و تأملات فلسفی را به محاق کشاند به طوری که زمانی جندی شاپور یکی از مرکز علمی جهان اسلام بود، اعتبار خود را از دست داد.

۵- احساس یأس و ناتوانی در مقابل قدرت و عریان استبداد و رعب و وحشت ناشی از کشتار مغولان، تفکر صوفیانه را تقویت کرد. در واقع کشتار مغول و حمله آنها تمدن اسلامی ایرانی را برای مدتها دچار پس رفت نمود. و بعدها با حمله تیمورلنگ صدمات جدی تری بر پیکر آن وارد کرد. بطوری که وقتی موج خونین مغول باز پس رفت، آنچه از تمدن اسلامی - ایران باقی ماند عبارت بود از: اقتصاد به شدت آشفته، فتنه‌های ویران یا کور مدرسه ها و کتابخانه‌های سوخته دولتهایی چنان فقیر و از هم گسیخته که قدرت اداره کشور را نداشتند و نفوسی که به نیم تقلیل یافت و روحیه باخته بودند. بطوری که ده ها شهر آباد و معتبر ایران را به فقر و بیماری و عقب ماندگی کنونی دچار ساخت. مغولان بگونه ای کشتار کردند که در این کشتار عمومی، هزاران دانشور، عالم، شاعر تلف شدند، کتابخانه‌ها و گنجینه‌هایی که طی قرن فراهم آمده بود در یک هفته ویران یا غارت شد، صدها هزار جلد کتاب به سوختن رفت لازم است گفته شود حمله مغولها به ایران در قرن هفتم بود که زمانی بود که دنیای اسلام درگیر جنگهای صلیبی بود که عامل مهمی در افول تمدن اسلامی - ایرانی داشت (ویل دورانت، ۱۳۷۸: ۴۳۲). پس از چنگیز خان به گفته جرجی زیدان تیمورلنگ طی هشت سال، خراسان - گرگان - سیستان و... و بقیه شهرهای ایران را ویران کرد (جرجی زیدان، ۱۳۸۲: ۸۷۵). عاقبت همه عوامل یاد شده دست در دست هم، شعله‌های فرهنگ تمدن اسلامی - ایرانی را در مرحله ای از حیات خود کم سوساختند. حال با این تفاسیر در دوره ی معاصر می توان به دو دوره قاجار و پهلوی اشاره نمود، که شاهد افول تمدن اسلامی ایرانی هستیم.

در چند قرن اخیر، تا پیش از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷، میان مردم با یکدیگر و همچنین مردم با نظام حاکم ارتباطی که برای شکل گیری نظام تمدنی لازم بود وجود نداشت. نظام حاکم دنبال برنامه های خود بود و مردم هم التفاطی به برنامه های نظام سیاسی حاکم نداشتند، حتی به آن واکنشی منفی هم نشان نمی دادند. بنابراین مردم نظاره گر وقایع اتفاقیه بودند و دولت نیز رفتارهای خود را بر اساس منافع و اولویت پادشاه تنظیم می کرد. در اواخر حکومت قاجار و پهلوی، این وضعیت ناشی از جدال سنت و تجدد تشدید شد که بحران هویت را در پی داشت. (زهیری، ۱۳۸۰: ۱۰۸). در دوره قاجار مساله عدم همبستگی مردم و نظام برای جامعه وضعیت بغرنجی به وجود آمده بود زیرا زندگی در دوره قاجار صرفاً وضعیت قبیلگی داشت و مردم فراتر از خانواده و قبیله وفاداری بیشتری را وظیفه خود نمی دانستند. فقط در دو مورد یکی جنگ های ایران و روس و دوم ماجرای تحریم تنباکو مشارکت مردمی وجود داشته است. پادشاهان قاجار در صدد بودند ایران و اسلام را

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی ام وی وی کم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

که دو مولفه قدرتمند هویتی بودند با نام خود برابر سازند و خود را مالک ملک ایران و حافظ اسلام بدانند. ولی شواهد تاریخی نشان می دهد که پادشاه چقدر از مردم و کشور بیگانه بودند زیرا با اندک رشوه ای کشور را در اختیار بیگانگان قرار می دهند. قرارداد ترکمنچای، گلستان، تالبوت، دارسی نمونه ای از نگاه پادشاهان قاجار به ملک خود می باشد (زیباکلام، ۱۳۷۹: ۳۹۵). بنابراین به وضوح آشکار است در دوره ی سلطنت قاجار نگاه تمدن شکل نگرفته و مردم و حاکمان به مصالح همگانی که لازمه ی تمدن سازی است نمی اندیشند. در این دوره بسیاری از مرزهای ایران جدا شد و کشورهای همسایه انعقاد قراردادهای مختلف خاک ایران را تصاحب کردند و منابع داخلی کشور رانیز به یغما بردند. مردم نیز در این دوره نظاره گر و بی توجه بودن برایشان عادی شده بود حتی نتوانستند در مقابل روی کار آوردن افراد لایقی چون امیرکبیر از خود واکنش مناسبی نشان دهند. حتی قتل امیرکبیر نیز موجب نشد مردم وفاداری خود را به این نخبگان و همبستگی خود را با نظام برای پیشرفت اعلام نمایند. درحقیقت مردم خود پیشگام نخبه کشی در ایران بودند. بنابراین فرهنگ سیاسی حاکم مانع تحول و تحرک تمدنی است. نقطه عطف این دوره را می توان فتوای میرزای شیرازی دانست که اثبات کرد این ازجمله منابع هویتی مردم ایران است. و می تواند میان مردم و رهبران مذهبی همبستگی نماید. اما این همبستگی گذرا بود و پیش از لغو قرارداد تنباکو استفاده بیشتری از آن نشد. پس از قاجار نوبت به حکومت پهلوی رسید که از عدم همبستگی با مردم برقاجار پیشی گرفت، لذا نتوانست مردم را در برنامه (نوسازی از بالا به پایین) با خود همراه سازد. فعال شدن تمامی منابع تمدنی، لازمه ی ایجاد یک تمدن است و در غیر این صورت جامعه دچار بحران هویت می شود. این امر در دوره ی پهلوی تشدید شد. زیرا در این دوره تلاش شد مقوله ی دین به نفع ناسیونالیسم تجددگرا به شدت تضعیف شود سبب تشدید بحران هویت از جامعه شد (زهیری، ۱۳۸۰: ۱۱۱). در این دوره تحت تاثیر اندیشه های افراطی لائیسزم و به تقلید آتاتورک تلاش شد دین و مذهب تشیع به عنوان منبع هویت بخش جامعه ایرانی برداشته شود و همین امر عدم همبستگی دولت و ملت را افزایش داد. این عدم همبستگی آنچنان زیاد بود که در دوره ی رضاشاه در برابر اشغال ایران مردم واکنش نشان ندادند. و وقتی هم که شاه عزل شد برایشان عزل او مهم نبود. همین عدم وابستگی مردم و دولت سبب افزایش نفوذ بیگانگان در کشور گردید تا جایی که دولت پهلوی دوم به (دولت دست نشانده) مشهور است (ازغندی، ۱۳۸۶: ۹۲). محمدرضا تاسیس یک تمدن بزرگ را آرزو داشت، و با اجرای انقلاب سفید در صدد بود ایران را به یک کشور متمدن و پیشرفته مبدل کند. زیرا قواعد تمدن سازی در آن مراعات نشد. و بیش از آنکه به بعد معنوی تمدن توجه شود به بعد مادی آن توجه شد و عدم آموزش و آگاهی مردم نیز با پروژه تمدن سازی شاه بیگانه بودند و از همراهی با شاه سرباز زدند و دلیل دیگر اینکه، از آنجا که جامعه ایران سنتی بود و

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی‌ام‌وسی ویکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

مذهب مهمترین عامل هویتی بود، با این حال شاه درصدد ایجاد تمدنی سکولار بود و همین امر مانعی جدی در برابر تمدن سازی شاه به وجود آورد که به انقلاب اسلامی ختم شد.

نتیجه‌گیری

ایرانیان تازه‌مسلمان در زمینه بارور کردن فرهنگ و علوم انسانی نقشی اساسی ایفا کردند و با تعصب در دین جدید که معمولاً خصیصه نوکیشان است، در بسیاری زمینه‌ها از اعراب جلو افتادند. همچنین آنان به عنوان حلقه واسط در تفکیک اسلام از عرب و سازگاری اندیشه‌های ایرانی و اسلامی در ارتقاء و شکل‌گیری تمدن اسلامی – ایرانی نقش مهمی بازی کردند و گذشته باستانی را با دین جدید پیوند زدند و در سایه دیدگاه غیرطبقاتی اسلام از عرب و خارج شدن علم از انحصار طبقه ای معین، در قرن‌های بعدی، طلایه داران تمدن اسلامی و ایرانی شدند؛ تمدنی که در دامن اسلام پرورش یافت، ولی ارتباط چندانی با اعراب نداشت به همین جهت تمدن اسلامی پیش از همرملتی مدیون و وامدار تمدن ایرانی است چراکه در ایران قبل از اسلام تمام علوم انسانی رشد کرده بود از یک سو و از سوی دیگر تکیه و تأکید اسلام بر علم آموزی باعث شد تمدن اسلامی ایرانی بسرعت رشد نماید و به یکی از قویترین و شکوفاترین تمدن‌های بشری تبدیل شود. مخصوصاً اینکه ایرانیان چون با میل و رغبت به اسلام روی آوردند، در پایه ریزی و گسترش تمدن اسلامی – ایرانی تلاش گسترده‌ای کردند. به گونه‌ای که پایه‌های تمدن اسلامی را بر تمدن ایرانی نهادند. در این زمینه نیز موفق بودند، زیرا ایرانیان به دلایلی از جمله: صاحب یکی از بزرگترین تمدن‌های عصر بودند دوم این که جزء اولین ملت‌های گرونده به اسلام بودند. چندان علاقه و تعصبی به کیش قبلی نداشتند؛ و با میل و رغبت هر چه داشتند، در خدمت اسلام گذاشتند، از طرف دیگر ایرانیان با ژرف‌اندیشی که در تعالیم اسلام داشتند در رشد و گسترش تمدن اسلامی – ایرانی بهره بردند پس آنچه باعث افول و نزول تمدن اسلامی ایرانی بود بیشتر تحت تأثیر عوامل خارجی چون حمله مغولان – جنگ‌های صلیبی و یابی کفایتی خلفای عباسی در بغداد بود که بسیاری از خلفای عباسی تحت تأثیر مکتب اشاعره با علوم عقلی و شیعی که در ایران رواج داشت به مخالفت پرداخته و زمینه‌های افول این تمدن را فراهم کردند. در نهایت، در دوره معاصر مهمترین عامل رشد و افول فرهنگ و تمدن اسلامی – ایرانی عدم همبستگی مردم و دولت و همچنین بی‌توجهی به عنصر دین به عنوان مهمترین عامل تمدنی ایرانیان بوده، که با ظهور انقلاب اسلامی و طرح نظریه ولایت فقیه که هم باعث همبستگی و هم توجه به عنصر دین بود، ما شاهد رشد و گسترش تمدن اسلامی – ایرانی هستیم.

منابع

- ۱ – آربری، آرتور جان؛ (۱۳۶۶)، **میراث ایران**، ترجمه احمد بیرشک، تهران، بنگاه ترجمه نشر کتاب.
- ۲ – آرنولد، سرتوماس؛ (۱۳۵۸)، **تاریخ گسترش اسلام**، ترجمه ابولفضل عزتی، تهران، دانشگاه تهران.

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی ام و سی و یکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

- ۳- ابن خلدون، عبدالرحمن ابن محمد؛ (۱۳۶۴)، تاریخ ابن خلدون، ترجمه عبدالحمید آیتی، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۴- ازغندی، علیرضا؛ (۱۳۸۴)، روابط خارجی ایران: دولت دست نشاندۀ ۱۳۲۰-۱۳۵۷، تهران، قومس.
- ۵- اشیولر، برتولد؛ (۱۳۷۳)، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه جواد فلاطوری، تهران، علمی فرهنگی.
- ۶- باتامور، تامس برتون؛ (۱۳۷۰)، جامعه شناسی، ترجمه سید حسن منصور و سید حسین حسینی کلجاهی، تهران، امیرکبیر.
- ۷- تاریخ سیستانی؛ (۱۳۶۶)، به اهتمام ملک الشعرا بهار، تهران، پدیده.
- ۸- رجب زاده، احمد؛ (۱۳۷۶)، تحلیلی ساختی از چرخه های توسعه و انقطاع تمدن اسلامی، مجله نامه پژوهش.
- ۹- زرین کوب عبدالحسین؛ (۱۳۶۲)، کارنامه اسلام، تهران، امیرکبیر.
- ۱۰- زرین کوب، عبدالحسین؛ (۱۳۴۴)، دو قرن سکوت، تهران، علمی.
- ۱۱- زیبا کلام، صادق؛ (۱۳۸۹)، سنت و مدرنیته، ریشه یابی علل ناکامی اصلاحات و نوسازی سیاسی در عصر قاجار، تهران، روزنه.
- ۱۲- زهیری، علیرضا؛ (۱۳۸۰)، انقلاب اسلامی و هویت ملی، فصلنامه علوم سیاسی، ش ۱۶.
- ۱۳- جرجی، زیدان؛ (۱۳۸۲)، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه علی جواهری کلام، تهران، امیرکبیر.
- ۱۴- حوقل، محمدابن حوقل؛ (۱۳۶۶)، سفرنامه ابن حوقل، ترجمه دکتر جعفر شعار، تهران، امیرکبیر.
- ۱۵- سمعانی، ابوسعید عبدالکریم؛ (۱۹۸۸)، الانساب، به اهتمام عبدالله عمرالبارودی، بیروت، دارالکتب علمیه.
- ۱۶- شایگان، داریوش؛ (۱۳۷۱)، آسیاد مقابل غرب، تهران، امیرکبیر.
- ۱۷- کاشفی، محمدرضا؛ (۱۳۸۴)، تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، قم، مرکز جهانی علوم اسلامی.
- ۱۸- ماسه، هانری؛ (۱۳۴۶)، تمدن ایران، ترجمه عیسی بهنام، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب . ۱۹- مطهری، مرتضی؛ (۱۳۷۰)، خدمات متقابل اسلام و ایران، قم، انتشارات صدرا.
- ۲۰- مفتخری، حسین؛ (۱۳۹۰)، تاریخ ایران از ورود مسلمانان تا پایان طاهریان، تهران، سمت.
- ۲۱- ویل دورانت؛ (۱۳۷۸)، تاریخ تمدن، مترجمان ابوطالب صارمی، ابوالقاسم پاینده و ابوالقاسم طاهی، تهران، علمی و فرهنگی.
- ۲۲- نرشخی، ابوبکر؛ (۱۳۶۳)، تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر القبای، تهران، طوس.
- ۲۳- نصر، سید حسین؛ (۱۳۵۲)، زمینه فکری برخورد فرهنگ و تمدن ایران و غرب، مجله یغما، ش ۲۹۹.